

## بحران ساختاری سرمایه داری (2)

در بخش اول مقاله بحث شد که بحران سال 2008، که در شکل بحران مالی بروز کرد، تکرار دوران های رونق و رکود اقتصادی گذشته نبود. بلکه، در نماد بحران ساختاری بروز کرد. به سخن دیگر، سرمایه داری جهان وارد دورانی شده است که پیوسته به مشکل تولید ارزش اضافی- خصلت پایه ای سرمایه داری- دچار گردیده است. هرگز در تاریخ سرمایه داری، این چنین سرمایه ی فیکتیشس از دهه ی 1980، به ضرر فرایند بخش تولید صنعتی غلبه نداشته است. در پائین، خصلت سرمایه داری فیکتیشس را توضیح خواهیم داد.

گرچه، عواقب بحران سرمایه داری 2008 بر اقتصاد چین عموماً نادیده گرفته شد، اما، در حقیقت، چین از بحران 2008 قسر در نرفت. با کاهش صدور تولیدات چین به کشورهای بحران زده، چین با مزاد شدید تولید و خطر بسته شدن کارخانه ها و بیکاری ده ها میلیون کارگر مواجه شد. از اینرو، برای مقابله با خطرات برآمدهای اعتراضات کارگران بیکار، دولت چین با اتخاذ دکترین کینز چندین تریلیون دلار در اختیار مقامات استان ها قرار داد تا پروژه های گوناگون زیر ساخت اجتماعی را بمورد اجرا بگذارند. با این هدف، مقامات محلی استان ها، افزون بر انجام دادن پروژه های گوناگون، شماری شهرهای جدید بنا کردند- تعدادی از شهرها، هر کدام تنها طی دو هفته- ساخته شدند. وسعت و عظمت پروژه های انجام شده را می توان در حجم باورنکردنی مصرف سیمان بیان کرد. مقادیر سیمانی که طی سال های 2011 تا 2013 در پروژه ها مصرف شدند، برابر با 6،615 میلیون یا 6 میلیارد و 615 میلیون تن گردید. برای قیاس، کل سیمان مصرف شده در آمریکا در طی 100 سال، از 1900 تا 1999 برابر با 4.054 میلیارد تن شده بود. با این پروژه ی بس عظیم، چین توانست عواقب بسته شدن کارخانه های زیادی را مهار کرده، و از بیکار شدن ده ها میلیون کارگر جلوگیری نماید. ظاهراً پروژه جواب داد و چین توانست ادامه ی رشد ناخالص داخلی 10% را تامین کند، در حالی که، قدرت های اقتصادی مهم از جمله آمریکا، ژاپن و شماری از کشورهای اروپائی در باطلاق بحران فرو رفته بودند(1). در این برهه، اقتصاد کشورهای بَریکس، شامل برزیل، روسیه، هندوستان، چین و آفریقای جنوبی- این آخری، اخیراً به باشگاه پیوسته بود- و بویژه چین، که از شدت بحران 2008 کاسته بودند به عنوان موتور اقتصاد جهان از آن ها قدردانی شد. ولی، اکنون بخت کشورهای بریکس برگشته، و هر کدام از این کشورها به درجات مختلفی به عواقب بحران سرمایه داری گرفتار شده اند.

اقدامات دولت چین برای مقابله با آثار بحران سرمایه داری جهان در هیات بکارگیری سیاست کینزی، برای مدت یکی دو سال تاثیر گذار گردید تا اینکه «جی دی پی، تولید ناخالص داخلی» شروع به کاهش کرد. دلیل تنزل تولید ناخالص داخلی این بود که سرمایه هائی که صرف توسعه ی زیر ساخت اقتصادی شده بودند، همزمان نتوانستند تولیدات بخش صنعتی را افزایش دهند. به سخن دیگر، اگر قرار بود اجرای دکترین کینز برای مدتی تاثیر گذار باشد ضروری بود که گذشته از فراهم کردن شغل در توسعه ی زیر ساخت های اقتصادی زمینه ساز تحرک دادن به تولیدات بخش صنعتی- تولید ارزش اضافی- می شد. اما این منظور عملی نشد. از اینرو، نه بازار داخلی چین گسترش یافت و نه دوباره صادرات افزایش یافتند، بلکه، جدا از مواردی همچون گسترش شبکه ی راه ها، تعدادی از شهرهای تازه بنا شده خالی مانده و به شهرهای ارواح تبدیل شدند. از این گذشته، پروژه های عظیم زیر ساختی یک بدهی کلان چندین تریلیون دلار را برای دولت مرکزی بالا آوردند(2). خوب، برای

نگهداشتن آبرو داری در رشد اقتصادی، کنگره ی ملی خلق های چین ، در سال 2013، بواسطه ی افت نرخ رشد ناخالص داخلی از 10% به 7.4 % واژه ی اقتصادی استاندارد جدید را نوآوری کرد. اکنون، برای تضمین کردن نرخ رشد 7.4%، استاندارد جدید، محور تمام بحث های کنگره ی ملی خلق تصویب قطعنامه هائی برای انجام اصلاحات اقتصادی یا عقلائی کردن فرایند تولید بود.

با این جهت گیری، کنگره چندین فقره راه حل هائی را تصویب کرد، که شامل انجام دادن اقداماتی برای کم کردن از آلودگی محیط زیست، بازسازی و یا بستن کارخانه های دود زار، شتاب دادن به فرایند خصوصی سازی کارخانه های دولتی، کاستن از مقررات بخش مالی ، انتقال از بخش صنعتی پر کاربرد به سوی تولید کالاهائی با ارزش افزوده ی بیشتر از راه وارد کردن ماشین آلات با تکنولوژی عالی و لاجرم « کمتر کار بر» و غیره. اما، چین با این مشکل روبروست که، اجرای اصلاحات اقتصادی مورد نظر بر متن تدویم بحران اقتصاد جهانی و کاهش تقاضا برای کالا، همچنین ملاحظه ی قید زمانی اجرای اصلاحات تا 2020، هدفی بس دشوار به نظر می رسد. برای نمونه، معضل در دسرآور آلودگی هوای چین را در نظر بگیریم- گرچه ، تاکنون چین چندین هزار کارخانه ی تولید کننده ی آلودگی هوا را بسته است- با این همه، زمانی به نزدیکی 03/09/2015 ، دو سال بعد از اجلاس کنگره ی ملی خلق ها، 70مین سالگرد پیروزی چین بر ژاپن، دولت چین با انجام اقدامات فوق العاده توانست با آسمان به النسبه صاف پکن مراسم رژه ی نظامی را برگزار کند. هنوز، در چین بخش قابل ملاحظه ای از صنایع گوناگون و موسسات مالی در مالکیت دولت قرار دارند، که از طرف مقامات بالای حزب-اولیگارشسی حزب- اداره می شوند بازسازی و خصوصی سازی این موسسات چالش خطیری را طلب می کند. افزون بر این، انتقال از حوزه ی تولید کالاهای ارزان قیمت با هدف صادرات به کشورهای دیگر و وارد کردن صنایع با تکنولوژی عالی نیازمند آموزش و تربیت کارگرن ماهرو متخصص و پرداخت دستمزدهای بالا، برای افزایش قدرت خرید کارگر و مآلا افزایش مصرف داخلی یا گسترش فرهنگ مصرفی بیشتر به یک رویا می ماند تا دولت چین بتواند در فاصله ی زمانی کوتاه این هدف را به سرانجام برساند. چرا که، از یک سو، وارد کردن تکنولوژی عالی، یا ماشین آلات روباتی، همزمان مستلزم کاستن از شمار نیروی کار و منجر به افزایش بیکاری خواهد گردید. از طرف دیگر، اقتصاد چین علی العموم بر ساختار نیروی کار ارزان بنا شده است، به سخن دیگر، فرایند تولید اجتماعی چین به درجات زیادی به نیروی کار غیر ماهر و با مهارت کمتر تکیه دارد. خلاصه ی کلام اینکه، در فرایند تولیدات صنایع چین رویه اقتباس از تکنولوژی های برتر کشورهای سرمایه داری توسعه یافته تسلط دارد تا بر پایه ی توانائی استعداد اختراع داخلی(3). درخصوص ایجاد تسهیلات در سیستم بانکی و مالی، مسئله کاملا فرق می کند. با کاستن از مقررات بخش مالی یک فرصت افسانه ای سوداگری و قماربازی در بازار بورس راه افتاد. در حالیکه، رشد ناخالص داخلی چین از به اصطلاح استاندارد، نرم، نوین 7.4% به 7% افت کرد، در مقابل، رونق بازارهای بورس چین چنان ترقی کردند که در تاریخ 2015/01/01 بازارهای بورس شانگهای و " شن ژن" به ترتیب با نرخ های باورنکردنی 60 % و 120% افزایش کردند. سپس، در تاریخ 2015 /08/24 معروف به دوشنبه سیاه، حباب بازارهای بورس چین ترکید و تمام بازار های بورس جهان دچار تلاطم گردیدند. به ناچار، دولت چین برای اعاده ی ارزش سهام های بورس ها دخالت کرد و مبلغ 0.5 تریلیون دلار در بازار بورس تزریق کرد، بی آنکه نتیجه بدهد.

چین بعد از آمریکا دومین تولید ناخالص داخلی را داراست و به موازات آن رتبه ی اول تولید کننده ی فرآوردهای صنعتی جهان، از آمریکا پیشی گرفته است. بی دلیل نیست که هم رشد تولید و هم رکود اقتصادی چین عواقبش را به کشورهای سرمایه داری دیگر سرایت می دهد. برای نمونه، رکود فرایند تولیدات صنعتی چین باعث شد که واردات سنگ آهن از استرالیا کاهش یافته و به اقتصاد این کشور صدمه ی سنگین وارد کند و غیره.

توسعه ی برق آسای چین در زمان کوتاه سه دهه ی قبل برپایه ی استثمار وحشیانه ی طبقه ی کارگر این کشور استوار بوده است(4)، شرائط مشابه طبقه ی کارگر دوره ی ملکه ویکتوریای قرن نوزدهم انگلستان را به یاد می آورد. وقتیکه، چین، در آغاز دهه ی 1980، شیوه ی توسعه ی روابط سرمایه داری غرب را شروع کرد ترکیب ارگانیک سرمایه- ماشین آلات، ساختمان و-و- بسیار پائین بود و به نتیجه این شرائط مناسب نرخ های رشد اقتصادی بالا را زمینه ساز شدند. اکنون، شرائط عینی تغییر کرده است. به دنبال سه دهه از رشد بی وقفه ترکیب ارگانیک سرمایه های چین به آن چنان درجه ای افزایش کرده است که دیگر راه برون رفت، یا فرار، از کشیده شدن به لبه ی پرتگاه بحران سرمایه داری ندارد(5). مارکس مثال جالبی در این خصوص دارد، اینکه رشد سرمایه از 100 واحد به 200 واحد تولیدی با مشکل چندانی روبرو نمی شود. حال تصور کنید بعد از سه دهه توسعه ی بی رحمانه ی سرمایه داری تولید ناخالص ملی برابر به 7 تریلیون دلار رسیده است، آیا چین قادر خواهد شد، با فرض اینکه سرمایه داری جهان دچار بحران نگردیده است، تولید ناخالص ملی را دو برابر کرده و به 14 تریلیون دلار برساند(6)؟! البته، اقتصاددانان سرمایه داری نه چندان کمی وجود ندارد که آگاهانه چشمانشان را بر روی نقد اقتصاد سرمایه داری بسته و تصور می کنند که سرمایه و از جمله سرمایه داری چین می تواند بی وقفه به توسعه اش ادامه دهد. مطابق بر آورد « صندوق جهانی پول، آی، ام، اف » چین قادر نخواهد بود هدف 7% رشد ناخالص ملی را عملی کند. تازه این بدبینی وجود دارد که بعضی از اقتصاددانان حتی بحث می کنند که رشد واقعی چین نه 7% بلکه کمتر از 5% است(7).

دوشنبه سیاه 2015/8/24 اولین فاز طوفان ترکیدن حساب چین بود، بی شک در چند سال آینده باید در انتظار بحران سرمایه داری بس وخیم تر چین شد.

### سرمایه ی فیکتیشس در مقابل سرمایه ی واقعی

مارکس مقابل سرمایه ی واقعی سرمایه ی فیکتیشس را قرار می دهد. مارکس در جلد سوم سرمایه بحث می کند که «اعتبار، یا سیستم بانکی» در مرحله ی آغازین در شتاب دادن به تحقق یابی فرایند انباشت سرمایه کمک کرد. در این نقش، یک جزء از ارزش اضافی سرمایه دار صنعتی را بخش اعتبار یا مالی به عنوان درآمد دریافت می کرد. ولی، با گذشت زمان سرمایه ی حوزه ی مالی افزایش یافت و در جستجوی درآمد با نرخ بیشتر سرمایه ی مالی دامنه ی عملیاتش را فراتر از بخش تولید کالا به عرصه های دیگر بویژه سوداگری و قماربازی گسترش داده است(8). مارکس بخش مالی یا اعتبار را در مقابل سرمایه ی واقعی، یا بخش تولید کالا، سرمایه ی فیکتیشس نام نهاد. گرچه، ماهیت سرمایه ی فیکتیشس برابر با تعریف مارکس دگرگون نشده، ولی، امروزه گستره و دامنه ی فعالیت و مخصوصا حجم سرمایه ی فیکتیشس همچون کوه عظیمی در پهنه ی جهان سرمایه داری مشاهده می شود. در پی تصاحب درآمدهای با نرخ بالا، سرمایه ی فیکتیشس ( الف ) در بازارهای بورس، به شکرانه ی سرازیر شدن پول یامفت از طریق چاپ پول تحت نام مسخره ی «کوانتیتاتیو ایزینگ، گشایش کمی، Quantitative Easing» از یک طرف، با نرخ بهره ی بانک مرکزی نزدیک به 0.0% از سوی دیگر، سوداگری و قماربازی می کند. ب) سوداگری روی باندها، یا اوراق قرضه، سوداگری روی قیمت کالاهای گوناگون. پ) یک پاره از سرمایه ی فیکتیشس، در شکل پول داغ، وام های کوتاه مدت، دور دنیای سرمایه داری حرکت کرده و سرمایه

داری های در حال توسعه را آماج خود قرار می دهد. (ت) سرمایه ی فیکتیشس در طرح های ساختمانی کلان مانند صنعت خانه سازی، فروشگاه های بزرگ، تاسیسات تفریحی عظیم گوناگون و غیره سرمایه گذاری می کند. اما، عموماً تمایلی برای سرمایه گذاری در بخش صنعتی ندارد. چرا؟ برای اینکه، اگر هم سرمایه گذاری در صنایع تولید کالا سود آور باشد، درآمد دلخواه برای سرمایه ی فیکتیشس تامین نمی کند. بالاخره، علیرغم سرمایه گذاری در حوزه های بالا، هنوز بیش از 20 تریلیون دلار سرمایه ی فیکتیشس در مکان های امن «Safe Haven» نگهداری می شوند. مارکس در زمان حیاتش ماهیت انگلی سرمایه ی فیکتیشس را درک کرد و اظهار کرد که سرمایه ی تولیدی بایستی سرمایه ی فیکتیشس را مهار کرده و زیر کنترل خود بیاورد. گرچه، انجام توصیه ی مارکس عملی نشده است، ولی، جا دارد به این نکته اشاره کرد که در پی آمد بحران سرمایه داری 2008 (9)، بالاخره عده ای از اقتصاددانان سرمایه داری به عقلشان رسید که در مقابل سیطره ی بخش سرمایه ی مال فیکتیشس به پذیرند که راه برون رفت از بحران منوط به سرمایه گذاری در بخش اقتصاد واقعی یا تولید کالا است.

قدرت مالی عظیم سرمایه ی فیکتیشس به آن امکان داده است که سیاست های مالی ویران کننده اش را به دول سرمایه داری دیکته کرده و هر موقع لازم شد با دوشیدن دولت ها هزینه ی عملیات سوداگری و قماربازی را تامین کرد، همچنانکه از زمان رخداد بحران 2008 آشکارا مشاهده گردید. از این گذشته، اکنون سرمایه ی فیکتیشس از کوه بدهی های دولت ها تغذیه می کند. بالاخره، در گذشته بنا به وسعت و جایگاه سرمایه های تولیدی عموماً بحران سرمایه داری در حوزه ی صنایع تولیدی بروز می کرد. با تسلط سرمایه ی فیکتیشس به ضرر سرمایه های تولیدی بحران 2008 در نماد بحران مالی در آمریکا و انگلستان سرزد و به کشورهای دیگر سرمایه داری سرایت کرد.

### بحران ساختاری سرمایه داری

وقتی از بحران ساختاری سرمایه داری گفتگو می شود به این معناست که جهان سرمایه داری دیگر راه برون رفت از بحران سرمایه داری را ندارد. اگر، دست یازیدن سرمایه داری به جنگ اتمی، که کل حیات و طبیعت را نابود خواهد کرد (10)، و یا پناه بردنش به فاشیسم در ابعاد گسترده را کنار بگذاریم، سرمایه داری راه حلی برای نجات از بحران ندارد. تا اواخر 1979، سرمایه داری متناوباً با توسل جستن به اقتصاد لیبرالی، یا مکانیسم بازار آزاد، از یک سو، و چرخش به درجاتی از اقتصاد مختلط، دخالت قسمتی دولت در اقتصاد، بحران ها را سر و سامان می داد. از اوایل دهه ی 1980، سرمایه داری «لیبرالیسم نو» را به مثابه تنها شیوه ی فرایند تولید سرمایه داری در بوق و کرنا ی تبلیغاتی دمید. تا اینکه، بالاخره، با بحران عظیم 2008، سه دهه تسلط کارکرد لیبرالیسم نو به بن بست رسید، لیبرالیسم بی اعتبار گردید. از اینرو، با روخداد بحران 2008، بسیاری از اقتصاددانان، البته نه هوادار مارکس، بصور گوناگون لیبرالیسم نو را نقد کردند. تنها کافی است برای اختصار به «تامس پیکتی» استاد اقتصاد شناخته شده، بعنوان فردی از درون روابط سرمایه داری و نه از بیرون در کتاب قطورش با آمار و منحنی های اقتصادی بسیار غنی و فراوان نشان داد که دیگر سرمایه داری کار نمی کند، راه حل سیاسی ایشان به کنار. چرا که ایشان عوارض را شناختند و به عنوان اقتصاددان سرمایه داری قرار نبود نسخه ای فراتر از ساختار روابط سرمایه داری به عرضه کنند.

آنچه سرمایه داری از 2008 تا کنون انجام داده نه حل بحران ساختاری سرمایه داری، بلکه، در نهایت بحران را جا به جا کرده است. از سال 2008 تاکنون یک جنگ بی وقفه ی ارزشها در شکل پائین آوردن ارزش ارز برای افزایش صادرات جریان دارد. برای مثال، ژاپن ارزش «ین» را به ضرر اتحادیه ی اروپا، چین و آمریکا و غیره پائین می آورد و البته رقبا هم ساکت نمی نشینند. بانک مرکزی اتحادیه ی اروپا «ای، سی، بی»، به «گشایش کمی، کوانتیتاتیو، چاپ کردن پول» متوسل

می شود تا از این طریق ارزش «اورو» واحد پول اتحادیه را پائین آورده و فشارافت «ین» را خنثی کند. یک وجه مهم بحران 2008 بیکاری است، موضوعی بسیار حساس اجتماعی. برای اینکه، سرمایه داری نشان دهد با موفقیت بحران را حل کرده و وارد دوران رشد اقتصادی شده است به آمار کاهش چشم گیری بیکاری انگشت میگذارد. اما، حقیقت این است که بیشترین اندازه از شغل های ایجاد شده چیزی فراتر از اشتغال کاذب، یا به سخن دیگر، شغل هایی بیش از سطح خط فقر نیستند(11). ظاهراً، مشکل بیکاری وسیعاً برطرف شده، ولی، بخاطر سطح بسیار پائین حقوق و دستمزدها عموماً مالیاتی بابت این اشتغال ها وارد خزانه داری نمی شود، و هنوز دولت از بخش مالی باید بدهی دریافت کند. دولت آمریکا، انگلستان، ژاپن، اتحادیه ی اروپا پول چاپ کرده و با نرخ بهره ی تقریباً 0% در اختیار موسسات مالی قرار می دهند. عموماً، بخش صنعتی از این پول محروم میشود. از یک سو، در بازارهای بورس تورم داریم، قیمت سهام بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافته، از طرف دیگر، بخش صنعت با رکود یا تورم تقریباً 0% روبروست. به سخن دیگر، هیچ تناسبی بین رشد تولید واقعی، یا بخش تولید کالا و تورم یا به اصطلاح رشد در بازار بورس وجود ندارد. دولت آمریکا ادعا می کند از چنبر بحران بیرون آمده و اقتصاد واقعی، بخش صنعتی، بین 2.5% تا 2.7% رشد داشته است، ولی نرخ تورم تقریباً 0.0% است- تناقض دهان باز کرده . «جنت یل» رئیس «بانک مرکزی، فدرال رزرو» آمریکا اواسط سال 2014 اعلام کرد که در ماه سپتامبر بهره ی بانکی را افزایش خواهد داد. عجباً، خانم «جنت یل» تصمیم ماه سپتامبر را لغو و افزایش بهره ی بانکی را به ماه جون 2015 موکول کردند. ایشان، یک بار دیگر انجام تصمیمش را به تاخیر انداختند(12). خوب، داستان چیست؟ حقیقت این است که، نرخ بهره ی 0.0% هم به سود صنعت مسکن حبابی و هم به سود سوداگران و قماربازان «وال استریت، بازار بورس» عمل می کند، خزانه داری فدرال آمریکا منافع این ها را در مد نظر دارد تا بخش تولید صنعتی را. با سرازیر شدن سیل پول با بهره ی 0.0% به بازار بورس، بخشی از این دلار بویژه جذب اقتصادهای در حال توسعه می شود. اگر، خزانه داری آمریکا بهره ی بانکی را افزایش دهد، ارزش دلار بالا رفته و این بار دلار از خارج به سوی آمریکا حرکت خواهد کرد، حباب بازار بورس نیویورک، حباب صنعت مسکن و هم بازار های کشورهای خارجی، بویژه، کشورهای در حال توسعه متضرر خواهند شد.

همه جا، بدهی معضل بزرگ کشورهای سرمایه داری است، و عموماً بدهی زیاد می شود و نه کمتر. هم به اصطلاح مصرف کنند- اکثریت طبقه ی کارگر- و هم دولت ها، همچون مریدی که با ماشین مخصوص زنده نگهداشته شوند، با قرض گرفتن سرپا ایستاده اند. بیکاری یک شاخص عیان واقعیت سرمایه داری است. اگر، در اسپانیا و یونان بیشتر از 25% بزرگ سالان و بیش از 50% جوانان گرفتار بلای بیکاری در آمریکای ابرقدرت نرخ بیکاری نه 5.7%، بلکه با رعایت شغل متعارف، عملاً نرخ بیکاری 34%(13) می باشد: بخش چشم گیری از شغل های جدید، یا دستمزدها زیر خط فقر، نیمه وقت و یا موقتی هستند.

ریاضت اقتصادی، بزبان ساده، تحمیل بار بحران سرمایه داری- دست پخت قمار بازی سرمایه ی فیکتیشس- بر دوش طبقات کارگر جهانی است. در حالیکه، ریاضت اقتصادی به سود سرمایه ی فیکتیشس عمل می کند تا همچنان به سوداگری و قماربازی ادامه دهند، ریاضت اقتصادی به خدمات عمومی یورش برده، به دستمزد و حقوق کارگران دست برد زده و بیکاری به ارمغان می آورد. خلاصه، تداوم بحران ساختاری سرمایه داری شرایط باز هم ناامن تر و فقربیشتر را به طبقات کارگر جهان تحمیل خواهد کرد.

ملاحظات

1- برای مشاهده ی منحنی های بدهی کشورهای مختلف به بخش اول این مقاله در <http://WWW.bee-hive.org>سایت

رجوع کنید.

2- آیا زمانش فرا رسیده که از بدهی چین نگران شد؟ اگر، پکن زیاده روی در مصارف پروژه های مقامات استانداری در چندسال گذشته کمک نکند، در آنصورت باید نگران شد. اما، رویمهرفته، هنوز بدهی دولت مرکزی پائین بوده و وضعیت مالی بانک ها خوب است. با این همه، هنوز کل بدهی چین یک رقم گیج کننده ی برابر با %282 تولید ناخالص داخلی را ببار آورده است. منبع: «فرس»، **Forbes** «9می 2015

3- اخیراً، در خلال بحثی اقتصادی در کانال انگلیسی چین، مصاحبه گرگفت که در چین دانشجویان در رویای استخدام راحت با حقوق بهتر می باشند تا با حقوق پائین تر در کارخانه استخدام گردند. او اضافه کرد که بر خلاف چین تحصیل کرده ها در آلمان ترجیح می دهند در کارخانه با حقوق بهتر استخدام شوند، نه در ادارات با حقوق کمتر. بدین ترتیب ، مصاحبه گر سر روحیه ی اختراع گری در آلمان را نشان داد.

4- سلب گسترده ی مالکیت ابزار تولید از دهقانان و تبدیل آنها به کارگر، که دیگر هیچ ابزاری بجز فروش نیروی کار نداشتند، از سال 1978 شروع گردید. این زمانی بود که نمایندگان سرمایه داری درون حزب کمونیست چین تحت رهبری دنگ شیپینگ مبارزه ی ایدئولوژیک را بسود خویش بردند و چین راه را برای توسعه تولید سرمایه داری باز کرد. برای تامین کار ارزان جهت جلب سرمایه ی 5- برای تامین کار ارزان در راستای جلب سرمایه ی خارجی، بویژه آمریکا، کاربرد سیستم «هوکو، Hukou» شرائط کار ارزان مبتنی بر ساعات طولانی و دستمزدهای بس پائین را بیشتر تقویت کرد. اما، سیستم هوکو چیست؟ بطور خلاصه، کارگران تازه مهاجرت کرده به شهرها را تا چند سال از حق استفاده از خدمات رفاه عمومی نازل محروم می کرد، و آنها مجبور بودند هزینه ی بهره مند شدن از این امکانات را خودشان به پردازند.

6- صدور سرمایه به کشورهای خارج، بویژه، به کشورهای نظیر ویتنام و کامبوج و غیره، نشانی از این دارد که چین در حد معینی موقعیت مسلط کارگاه جهانی با کار ارزان را از دست داده است. دستمزد کارگر کامبوج 1/5، یک پنجم، کارگر چین است.

7- محاسبه ی تولید ناخالص داخلی، جی، دی-پی، یک موضوع مناقشه آمیز است. بعضی از اقتصاددانان بدرستی بحث می کنند که ، هزینه ی مبارزه با آلودگی هوا یا توسعه ی تسلیحات و مواردی مشابه اینها را در محاسبه ی تولید ناخالص داخلی قرار دادن، گمراه کننده است.

8- در «مقدمه بر نقد اقتصاد سیاسی، مارکس چنین می گوید: اول از همه، مسئله ی مورد بحث عبارت است از تولید مادی. افراد در جامعه تولید می کنند، از اینرو، تولید متعین اجتماعی افراد البته سرآغاز مبداء حرکت در تحقیق است.

9- شعار معترضین «وال استریت، مکان بازار بورس آمریکا، ما %99 علیه %1 هستیم، بیانگر ماهیت انگلوار الیگارشسی مالی بود.

10- باید تاکید کرد که، جهان سرمایه داری هرگز از شعله و رشدن جنگ های متعارف برای نیافتن است. هم اکنون، قدرت های امپریالیستی و حامیانشان در اقصی نقاط دنیا جنگ های تجاوز کارانه راه انداخته، هزاران هزار نفر کشته و زخمی گردیده، ویرانی های عظیمی به بار آورده و میلیون ها انسان، از کوچک و بزرگ، از ترس جان از کشور هایشان فرار کرده اند.

11-در آمریکا:

درآمد سالانه متوسط یک خانواده برابر است با \$51931.

متوسط حقوق یا دستمزد سالانه برابر است با \$26695

66% از کارگران حقوق یا دستمزد سالانه شان زیر \$41212

خط فقر سالانه برابر است با \$14725

خط فقر به ازاء ساعت کار برابر است با \$7.1

حداقل دستمزد سالانه برابر است با \$15017

حداقل دستمزد برای یک ساعت برابر است با \$7.22

مقایسه ی ارقام حد اقل دستمزد و خط فقر به ازاء ساعت کار نشان می دهد، که دستمزد یا حقوق رقم کلانی از کارگران آمریکا تقریباً برابر است با مبلغ خط فقر. جنبش مطالبه ی \$15 در ساعت موید این واقعیت غیر انسانی در آمریکاست.

اداره ی آمار آمریکا، 2014، سایت گوگل

در ارقام بالا محاسبه ساعت کار بر مبنای 40ساعت در هفته و 52 هفته در سال منظور شده است

12- «مارک کانی، Mark Carney» رئیس بانک مرکزی انگلستان نیز مشابه «جنت یل» همپای

آمریکائی اش چندین دفعه افزایش نرخ بهره ی بانکی را به تاخیر انداخته است

13- مصاحبه گر سایت «The real news» گفتند بیکاری واقعی در آمریکا 34% است.

مصاحبه گر نظر پرفسور ریچد ولف را خواستند و ایشان در جوابش رقم بالا را تأیید کردند.

مراد عظیمی

2015/10/18